

## کتاب تذکرة الغافل و ارشاد الجاهل

... بر عامة متدینین معلوم است که بهترین قوانین قانون الهی است و این مطلب از برای مسلم محتاج بدلیل نیست و بحمدالله ما طایفه امامیه بهتر و کاملترین قوانین الهیه را در دست داریم چونکه این قانونی است که وحی فرموده او را خداوند عالم بسوی اشرف رسلش و خاتم انبیانش . . . .

لذا ما ابدأ محتاج بجعل قانون نخواهیم بود خصوص بملاحظه آنکه ما ها باید بر حسب اعتقاد اسلامی نظم معاش خود را قسمی بخواهیم که امر معاد ما را مختل نکند. و لابد چنین قانون منحصر خواهد بود بقانون الهی زیرا اوست که

جامع جهتین است، یعنی نظم دهنده دنیا و آخرت است. بلکه اگر کسی را گمان آن باشد که ممکن و صحیح است جماعتی از عقلا و حکما و سیاسیین جمع شوند و بشورا ترتیب قانونی بدهند که جامع این دو جهت باشد و موافق رضای خالق هم باشد، لابد آنکس از رِبْقَةُ اسلام خارج خواهد بود. . . .

اگر کسی را گمان آن باشد که مقتضیات عصر تغییر دهنده بعض مواد آن قانون الهی است یا مکمل آنست چنین کس هم از عقاید اسلامی خارج است بجهت آنکه پیغمبر ما خاتم انبیاست و قانون او ختم قوانین است. . . .

. . . والله ابدًا گمان آن نداشتیم که کسی . . . از برای مملکت اسلام قانونی جز قانون الهی بپسندد و مقتضیات عصر را تغییر بعضی مواد قانون الهی بداند و مع ذلک او معتقد بختامیت و کمال دین محمد صلی الله علیه و آله باشد. . . .

ای برادر عزیز، اگر مقصودشان اجراء قانون الهی بود وفایده مشروطیت حفظ احکام اسلامی بود چرا خواستند اساس او را بر مساوات و حریت قرار دهند که هریک از این دو اصل مودی خراب نمایند رکن قویم قانون الهی است. زیرا قوام اسلام بعبودیت است نه بآزادی و بنای احکام آن بتفریق مجتمعات و جمع مختلفات است نه بمساوات. پس بحکم اسلام باید ملاحظه نمود که در قانون الهی هرکه را با هرکس مساوی داشته ماهر مساویشان بدانیم و هرصنفی را مخالف با هرصنفی فرموده ماهر باختلاف بآنها رفتار کنیم تا آنکه در مفاسد دینی و دنیوی واقع نشویم. مگر نمیدانی که لازمه مساوات در حقوق از جمله آنست که فرق ضاله و مضله و طایفه امامیت به نهج واحد محترم باشند؟ و حال آنکه حکم ضال، یعنی مرتد بقانون الهی، آن است که قتلشان واجب است و زنشان بائن است و مالشان منتقل میشود بمسلمین از ورانشان و جنازه آنها احترام ندارد، غسل و کفن و صلوة و دفن ندارد، بدنشان نجس است، معامله با آنها باطل و حرام است و عملشان اجرت ندارد. و اما یهود و نصاری و مجوس حق قصاص ابدًا ندارند و دیه آنها هشتصد درهم است. پس اگر مقصود اجراء قانون الهی بود مساوات بین کفار و مسلمین نمیتولیدند و اینهمه اختلافات که در قانون الهی نسبت باصناف مخلوق دارد در مقام رفع آن برنمی آمدند و مساوات را قانون مملکتی خود نمیخواندند. . . .

ای برادر عزیز، مگر نمیدانی که آزادی قلم و زبان از جهات کثیره منافی با قانون الهی است؟ مگر نمیدانی فائده آن آنست که بتوانند فریق ملاحده و زناده نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لوايح بدهند؟ . . . .

ای عزیز، اگر اساس این اساس [قانون اساسی] میشود مودی بضاللت اعطاء

حریت مطلقه نبود پس چرا جلوگیری از لوایح کفره نمیشد؟ . . . اگر اساس آن حریت نبود [سید] جمال [الدین واعظ] زندیق و جهنمی ملعون و آن فخر الکفر مدلس و اخوة آنها اینهمه کفریات در منابر و مجامع و جرائد خود نمی گفتند و مردم چون قطعه چوب خشک استماع آن زندقه نمینمودند. . . .

اگر حریت نبود آن خبیث نمینوشت که قانون قرآن امروز ما را کافی نیست باید سی هزار حکم جعل کنیم تا اداره امروزه ما را کافی باشد. اگر مساوات نبود به عنوان سر سلامتی و تحبیب به خانه کفار نمیرفتند و آن کلمات کفر آمیز را در منبر نمیگفتند. اگر مساوات نبود آن زنداقه چند نفر مسلم را بلوث قتل یک نفر گبر با سوء حال نمیکشتند . . . حال آنکه ابداً در قانون الهی ما چنین مجازات مقرر نشده. . . .

اگر این جماعت مقصودی جز اجراء قانون الهی نداشتند چرا قانون مجازات آن تمام برخلاف قانون الهی بود؟ تو نگو که قانون دولتی بود. مگر دولت میتواند شرعاً اعراض از قانون الهی بکند و خود را از تحت آن قانون خارج کند و خود قانونی جعل کند و در مملکت مجری دارد و باین وسیله قانون الهی متروک شود؟ اگر مقصود حفظ همای اسلام و مسلمین بود چرا عدلیه را مجمع این اشخاص معلوم الحال کردند؟ و چرا آن قاضی ملحد هتاک لامذهب را بقضاوت فلان اداره مقرر نمودند؟ و چرا دو حق استیناف دعوی از برای متخاصمین تعیین نمودند؟ . . .

ای عزیز اگر مقصود تقویت اسلام بود انگلیس حامی آن نمیشد و اگر مقصودشان عمل بقرآن بود عوام را گول نداده پناه بکفر نمبیردند. آخر مقبول کدام احق است که کفر حامی اسلام شود و ملکم نصاری حامی اسلام باشد و عدل اسلامی را که اساسش بر اختلاف حقوق است بین افراد مخلوق خواهان باشد. . . .

ای عزیز، اگر مقصود حفظ شرع بود نمیگفتند که مشروطه محبوب ماست، نخواهیم راضی شد که کلمه مشروعه نزد او نوشته شود. اگر در این کار قوت اسلام بود پس چرا اشخاص معروف بتقوی و زهد و ایمان و شعائر اسلام خوار و موهون شده بودند ولی فرق ضاله و ملاحده و آثار کفر قوی و ظاهر شده بود؟ چرا اینهمه در جرائدشان تکریمات از فرقه زردشتی و سلاطین کیان میکردند و آنها را که اخبث طوائف نجیبه میخواندند؟ و چرا اینهمه جرائد پُر از کفر را که سبب تضعیف عقاید مسلمین بود منع نمیکردند؟ . . .

ای بیچاره برادر عزیزم بدان که حقیقت مشروطه عبارت از آن است که



منتخبین از بلدان بانتخاب خود رعایا در مرکز مملکت جمع شوند و اینها هیئت مقننه مملکت باشند و نظر بمقتضیات عصر بکنند و قانونی مستقلاً مطابق با اکثر آراء بنویسند، موافق مقتضی عصر، بعقول ناقصه خودشان، بدون ملاحظه موافقت و مخالفت آن با شرع اطهر، بلکه هرچه بنظر اکثر آنها نیکو و مستحسن آمد اورا قانون مملکتی قرار بدهند، مشروط باینکه اساس تمام مواد آن قانون بدو اصل میثوم که مساوات و حریت افراد سکنه مملکت است باشد. . . .

ای عزیز، آیا بقرآن قسم خوردی که همراهی با این مفساد بکنی؟ بدان که حقیقت قسم خوردن تو بقرآن که همراهی با مشروطه بکنی آن است که بقرآن قسم یاد کرده باشی که مخالفت قرآن کنی. زیرا بنای احکام قرآن بر اختلاف حقوق اصناف بنی نوع انسانست و تو بقرآن قسم خورده که همراهی با مساوات کنی. و بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است و تو قسم خوردی که همراهی کنی با آزادی دادن بآنها. و قرآن فرموده مسلم را از برای کافر قصاص نمیکنند تو قسم خوردی که همراهی کنی در اثبات حق قصاص از برای کفار. . . .

مگر نمیدانید که در امور عامه وکالت صحیح نیست و این باب باب ولایت شرعیه است، یعنی تکلم در امور عامه و مصالح عمومی ناس مخصوص است به امام علیه السلام یا نواب عام او و ربطی بدیگران ندارد و دخالت غیر آنها در این امور حرام است و غضب نمودند مسند پیغمبر<sup>(ص)</sup> و امام علیه السلام است؟ . . . . ای عزیز، بر فرض بگوئیم مقصود اینها تقویت دولت اسلام بود. چرا اینقدر تضعیف سلطان اسلام پناه [محمد علیشاه] را میکردند؟ و حال آنکه ابداً قوه مجریه از جندیه و حریبه نداشتند بلکه در این دو سال مخصوصاً جندیه را فانی کردند. و چرا بهمه نحو تعرضات احمقانه نسبت بسططان مسلمین کردند؟ الحق چقدر حلم و بردباری و رعیت پروری فرمود. تمام این مراتب را دید صبر فرمود. به اشراف مملکت کردند آنچه کردند صبر فرمود. بعلماء عصر توهینات نالایق نمودند صبر فرمود. و بعلمای سلف جسارتها کردند صبر فرمود. ولی بر همه واضح است که تعرض بامور دینی و اعتقادی و ترتیب مقدمات اضمحلال دولت اسلامی مطلبی است که صبر در آن روا نیست و خلاف مقتضای سلطنت اسلامی است خصوص دیده شد که چند نفر مسلمان بلوث قتل گبری باسوء حال کشته شوند و این عمل را قانون الهی بشمارند . . . بحمدالله که شاهنشاه ما مسلمانان هم بحکم اسلام صبر را بکنار گذاشتند و در کمال متانت مطالبه معدود قلیلی از مفسدین معلوم الحال را فرمودند. . . . چون حضرت شاهنشاه مطلع بتمام این وقایع بودند و فساد عمومی عاقبت این امر

مشاهدشان بود، بعد از آنکه خارج از قدر مترقب تاکید فرمودند که شاید بدون غضب و مقاتله دست این ملاحده و مفسدین از این اساس کوتاه شود نشد، لذا باکمال ملاحظه حفظ دماء مسلمین بحمدالله بتایید ولی مسلمین آن کفرخانه را [مجلس شورای ملی] که ملاحده حرز منشا ضرار بر اسلام و مسلمین قرار داده بودند . . . خراب کردند و اهل آن را متفرق نموده و مفسدین را دستگیر کرده و خانه نشین فرمودند. . . .

کو آن کسی که بر منبر پیغمبر صلی آله و آله بالا میرفت و میگفت که ای مردم ایران الآن دیگر بالطبیعه مشروطه شد محال است برگردد، توپهای عالم جلوی طبیعت را نخواهد گرفت؟ هر جا که هستی بین چهار توپ پنبه ای به امر خالق و مدبر و مقلب طبیعت چنان اجزاء طبیعت را متفرق کرد که اثری از آنها پیدا نخواهد شد و تمامشان متحیر و شرمنده و بیچاره شدند. کو آن ملاحده که میخواستند بر حسب مقتضی عصر قوانین طبیعیین را آنهم بعقول ناقصه خود در ایران جاری کنند و اطفال را طبیعی تربیت نمایند؟ کو آن اشخاصی که میگفتند و مینوشتند که لازم است به تعلیم اجباری اطفال ایران در مدارس جدید . . . تعلیم داده شوند تا آنکه دیگر نتوانند بخوانند این کتبی را که علما در عهد صفویه نوشتند و سبب شدند که این خلاف میثوم شیعه و سنتی بین مسلمین افتاد. . . و علماء هم بهره از این آتش بخرمن خود بردند و این کتابها را جعل کردند و نوشتند؟. . .

همین غلط ها را کردید که خدا خانه شما را خراب نمود. ولی الحمدالله آنمقدار قتل نفوسی که مترقب بودند نشد و حفظ دماء مسلمین، اگر چه خود را سپر بلای ملاحده کرده بودند، شد. و از جمله ملاحظات ملوکانه، که در مقام انتصار از اسلام فرموده بودند، آن بود که مباشر توپ را اشخاص مسلمی که از اعضاء توپخانه و قزاقخانه بودند مقرر فرمودند. الحق خدمتی از جهات متعدد باسلام شد که احدی گمان آن نداشت. . . .